

نقیب ابوجعفر و ترسیم رابطه گزاره‌های تاریخی با نگره‌های کلامی

ناهدید طیبی*

چکیده

نقیب ابوجعفر یکی از متکلمان و دانشمندان نیمه دوم قرن ششم هجری و از فرقه زیدی و شیعه است. بازتاب افکار و آرای شیعی او را به وضوح می‌توان در کتاب *شرح نهج البلاغه* ابن ابی الحدید معتزلی، شاگرد سنی او مشاهده نمود. تأثیر این شخصیت جهان شیعه بر افکار ابن ابی الحدید، غیر قابل انکار است. به ویژه با اندک دقت در مباحث تاریخی این کتاب و بررسی مباحثه‌ها و مناظره‌های نقیب ابوجعفر و ابن ابی الحدید می‌توان به تأثیر گزاره‌های تاریخی بر آرای کلامی پی برد. نوشتار پیش رو در نظر دارد با رویکرد برگشت وگو و مناظره‌های این استاد شیعی و شاگرد سنی به تأثیر و تأثر علم کلام و گزاره‌های تاریخی بپردازد. **واژه‌های کلیدی:** ابوجعفر، ابن ابی الحدید، گزاره‌های تاریخی و نگره‌های کلامی.

مقدمه

نگاهی نو و از سر تعمق به «دانش تاریخ» و نقش آن در میان دیگر علوم، حاکی از این است که در این علم، نوعی هدایت‌گری وجود دارد. بسیاری از نگره‌ها و آرای کلامی، فقهی، فلسفی و... را می‌توان با بررسی سیره و سخن معصومان علیهم‌السلام تبیین کرد و با استدلال به

وقایع و حوادث نهفته در دل تاریخ که امروزه به دست ما رسیده، به کشف حقیقت یا حل مسئله - که هدف نهایی تحقیق است - دست یافت. در این میان، ترسیم رابطه این علم با علوم متعدد کاری بس ارزشمند خواهد بود که پژوهشگران، کمتر به آن توجه کرده‌اند. نوشتار حاضر بر آن است رابطه عمیق و تنگاتنگ بین گزارش‌های معتبر تاریخی و نگره‌های کلامی را ترسیم کند. پس، بررسی نقل‌های ابوجعفر نقیب، استاد شیعی ابن ابی‌الحدید معتزلی را بستر مناسبی برای این امر دیدیم. با بررسی سخنان این متکلم، ادیب و شاعر بزرگ، متوجه اطلاعات عمیق تاریخی او شدیم که ما را به هدف نزدیک‌تر می‌کرد. وی در گفت‌وگو، مباحثه و مناظره با شاگرد سنی خود از گزارش‌های یاد شده در کتاب‌های اهل سنت بهره می‌جسته و کمتر به منابع شیعی می‌پرداخت و این بهترین مصداق «جدال احسن» است.

ابوجعفر در بسیاری از موارد، حقایق و اعتقادات شیعی را با ظرافت تمام، طرح سؤال و دعوت وجدان عمومی و به‌ویژه عامه (اهل سنت) به تفکر و چین قطعات تاریخی در کنار یکدیگر برای رسیدن به نتیجه مطلوب و عقلانی، بیان می‌نمود و همین جذابیت‌های رفتار علمی او ما را بر آن داشت تا بیش از پیش به شناخت وی بپردازیم و سپس رابطه مذکور را ترسیم نماییم.

آشنایی اجمالی با شخصیت نقیب ابوجعفر یحیی بن ابی زید

یکی از افرادی که می‌توان گفت در زمره گمنامان تاریخ است یا دست‌کم بسیار کم‌رنگ و سطحی از وی سخن به میان آمده، نقیب ابوجعفر است. ابوجعفر از نقبای قرن ششم و علوی زیدی بوده است. با تتبع در آرا و نظریه‌های وی که بخش اعظم آن در کتاب شرح نهج البلاغه، نگاشته ابن ابی‌الحدید منعکس شده است می‌توان به چارچوب نظری و فکری او دست یافت. به نظر می‌رسد دلیل عدم پردازش به شخصیت وی در کتاب‌های مهم تراجم و اعلام شیعه و اهل سنت، همین آرا و افکار است که هم مخالف با اعتقادات عامه بوده و هم در برخی موارد با عقاید شیعی تناسب ندارد. این نوع نگرش باعث شده است که ابن ابی‌الحدید در توصیف



وی از واژه‌های منصف، غیر متعصب و معتدل در مورد صحابیون و به‌ویژه شیخین یاد کند. البته با نگاهی عمیق‌تر به مجموعه آرا و اندیشه‌های وی که در قالب مناظره و گفت‌وگو با شاگرد معتزلی وی ارائه شده است، خواهیم دید که درصد و تناسب بین نظریه‌های موافق و مخالف وی نسبت به خلفا بسیار تأمل برانگیز است و شاید اگر این نرمش مختصر را از خویش نشان نمی‌داد، زمینه اظهار آرا و اندیشه‌های شیعی و ولایی او در مورد حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) از سوی ابن ابی‌الحدید با وجود تعصب خاصی که در افکار و عقاید او دیده می‌شود، ایجاد نمی‌شد.

به شهادت برخی، مدح خلیفه و سلطان وقت نیز موجب خدشه‌دار شدن وجهه او نزد اهل علم شده است. در کتاب‌های اهل سنت نامی از او برده نشده، زیرا با اعتراض‌های منطقی و مستند خود که دقیقاً مبتنی بر گزارش‌های تاریخی منقول از اهل سنت است، برای هر عصر و نسلی طرح سؤال می‌کند و مظلومیت ائمه (ع) ، غصب خلافت حضرت امیر (ع) ، عملکرد صحابه در رابطه با پیامبر (ص) و علی (ع) و ده‌ها نکته مهم اختلافی بین شیعه و سنی را با ظرافت کامل بیان کرده و در موارد زیادی منطقی بودن این مطالب به حدی است که شاگرد ادیب و دانشمند او، ابن ابی‌الحدید در برابر احتجاج و استدلال وی دلیل و پاسخی نمی‌یابد و با سکوت، از بحث مورد نظر خارج می‌شود. این سکوت، زمینه تفکر و تحلیل را برای خواننده کتاب و شاهد مناظره‌های مکتوب استاد شیعی و شاگرد سنی فراهم می‌سازد و چه بسا تأثیرگذارتر از صدها فریاد خواهد بود.

نام ابو جعفر، یحیی بوده و پدرش به اختلاف، ابی طالب،^۱ ابی‌زید،^۲ محمد بن محمد بن ابی‌زید^۳ و محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن علی^۴ ذکر شده است. وی از ادیبان، متکلمان و اندیشمندان نیمه دوم قرن ششم بوده و در علم انساب و تاریخ نیز تبخّر فراوانی داشته است. از مجموع نقل‌های یاد شده و موارد دیگری که در بخش‌های بعدی نوشتار ذکر می‌شود

۱. محمد بن عبد‌الغنی ابن نقطه، تکملة الاکمال، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. علی بن محمد مجدی علوی، المجدی فی انساب الطالیین، ص ۱۲۷.

۳. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۸۹.

۴. محمد بن شاکر، کتبی، فوات الوفيات، ج ۲، ص ۶۱۷.

می‌توان دریافت که نام وی یحیی بن محمد بن محمد بن ابی‌زید است و چون کنیه پدر و وی ابوطالب بوده، گاه با انتساب به کنیه پدر، یحیی بن ابی‌طالب گفته شده، و گاه با انتساب به کنیه جد پنجم وی، یحیی بن ابی‌زید خوانده می‌شده است.

اما در مورد سال تولد و وفات وی می‌توان گفت در سال ۵۴۸ ق در بصره متولد شده و در ماه مبارک رمضان سال ۶۱۳ ق در بغداد دارفانی را وداع گفته است.^۱ البته ذهبی نیز که مرگ وی را در دهه هفتم عمرش ذکر می‌کند و در زمان خلافت الناصر لیدین الله (۵۷۵-۶۲۲ ق) همین نکته را تأیید می‌کند.^۲ همچنین ابن نقطه به هجرت پدر ابوجعفر به بغداد در سال ۵۵۵ ق اشاره داشته، اما درباره تاریخ تولد و مرگ ابوجعفر چیزی نمی‌نویسد.^۳

شاید بتوان گفت نزدیک‌ترین اثر به زمان ابوجعفر در علم تراجم و رجال کتاب *تکملة الإكمال* ابن نقطه (م ۶۲۹ ق) است. این کتاب در واقع، تکمیلی است برای کتاب *اکمال الکمال* ابن ماکولا (م ۴۷۵ ق) که در آن به شرح و ترجمه افرادی که نسب آن‌ها به ترجمه‌های مذکور در *اکمال الکمال* برمی‌گردد، پرداخته شده است.

ابن ماکولا به برخی از کسانی که به فردی با نام «باغر» منسوب هستند اشاره کرده و با تعبیر «و جماعة هؤلاء منهم»^۴ از ذکر بقیه منصرف شده است که البته پاره‌ای از آن‌ها در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بودند. ابن نقطه نسب پدر ابو جعفر را در ادامه این بحث می‌آورد و در ترجمه ابوجعفر هم می‌نویسد:

و پسرش ابوجعفر یحیی بن ابی‌طالب شاعری بود با اشعار ملیح و گیرا [او در ماه رمضان سال ۶۱۳ ق در بغداد در گذشت].^۵

نقیب ابو جعفر به نقل از مصحح کتاب *ایمان ابی‌طالب* از شیوخ ابن معد است.^۶ ابن معد

۱. همان.

۲. شمس الدین احمد بن محمد ذهبی، *المختصر المحتاج الیه*، ج ۳، ص ۲۴۹.

۳. ابن نقطه، همان، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴. علی بن هبة الله بن علی ابن ماکولا، *اکمال الکمال*، ج ۱، ص ۱۷۲.

۵. ابن نقطه، همان، ج ۱، ص ۲۲۴. در متن کتاب نیز تاریخ وفات ابوجعفر در کربلا آورده شده است و احتمالاً از این جهت است که در بعضی از نسخه‌ها این مطلب دیده می‌شود و در برخی دیگر وجود ندارد.

۶. سید شمس الدین فخار ابن معد موسوی، *ایمان ابیطالب*، ص ۱۱.



در کتاب *الحجة على الذاهب الى تكفير ابيطالب* به نقل از یحیی بن ابی زید (نقیب ابوجعفر) (م ۶۳۰ق) از پدرش ابوطالب، محمد بن محمد از تاج الشرف، معروف به ابن السخطة و او از العمری، نشابه شهیر، روایتی را نقل کرده است.

المنذری (م ۶۵۶ق) نیز در کتاب *التکملة لوفیات النقلة* با اشاره‌ای مختصر، از ابوجعفر یاد کرده و نسب و سال وفات و شهرت وی را در شاعری بیان می‌کند.

ابن طقطقی (م ۷۰۹ق) که نقیب برجسته علویان حله، نجف و کربلا بوده، در کتاب *الفخری* خود ذیل بیان دوران وزیر معزالدین سعید بن علی حدیث انصاری از ابوجعفر نقیب سخن به میان آورده و می‌نویسد:

هنگامی که ابو جعفر به دادخواهی از ناظر بصره نزد وزیر معزالدین آمد قصیده‌ای در برابر او انشا کرد و در آن، نسبت به ناظر بصره اظهار تظلم نمود. برخی از بیت‌های این شاعر چنین است:^۱

قبایل انصار کم نیستند، لکن بنو غنم از برگزیدگان آن‌ها هستند.
از آن جمله است ابویوب که محمد صلی الله علیه و آله به خانه وی آمد و او را برگزید.
آری، نسبت خالص من از محمد صلی الله علیه و آله است و تو نیز از قبیله انصار هستی.
از این رو، من حق جوار دارم و بر تو وارد شدم آن‌گونه که محمد صلی الله علیه و آله به خانه جدت فرود آمد، و میهمان را حق جوار است.

پس چرا باید به من ستم شود، حال آن‌که به محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام منسوب هستم و تو نیز از انصار هستی.^۲

وی پس از بیان شعر، می‌نویسد:

و قبایل الانصار غیر قليلة
منهم ابو ایوب حلّ محمد
آنامه فی النسب الصریح و انت من
ولقد نزلت علیک مثل نزوله
فعلاماً أظلم والنبی محمد
لکن بنو غنم هم الاخیار
فی داره و اختاره المختار
ذاک القبیل فلی بذک جوار
فی دار جدک و التنزیل بجار
أنمی الیه و قومک الانصار

۱. محمد بن علی ابن طقطقی، *الفخری فی الادب السلطانیة والدول الاسلامیة*، ص ۳۲۴. این کتاب به نام فخرالدین عیسی، حاکم شهر موصل نام‌گذاری شده است.

گفته‌اند هنگامی که وزیر معز الدین اشعار ابو جعفر نقیب را شنید به حال وی رقت کرد و به او خلعت و صله داد، حاجت وی را برآورد و داد او را از ناظر بصره بستاند و ناظر را عزل کرد.

گفتنی است اگر چه ابن خلکان (م ۶۸۱ق) که در عقاید خود بسیار متعصب است، در کتاب *وفیات الاعیان* هیچ نامی از ابو جعفر نقیب نمی‌آورد و حتی به ابن ابی الحدید هم در چند سطر محدود بدون ذکر و شمارش کتاب‌های باقیمانده از وی می‌پردازد،^۱ اما ابن شاکر کُتبی (م ۷۶۴ق) در کتاب *فوات الوفيات* که به تراجم و اعلام ذکر شده در *وفیات الاعیان* ابن خلکان پرداخته است ذیل ترجمه «ابو جعفر العلوی» به شخصیت او اشاره نموده، وی را به صفاتی همچون ملیح المجالسه، حُسن الاخلاق، متواضع، شریف النفس از جهت تدّین، ستوده است و به زمین‌گیر شدن او اشاره می‌کند.^۲ افزون بر این موارد، ابن کثیر^۳ و ذهبی^۴ نیز در کتاب‌های خود درباره ابو جعفر مطالبی را می‌آورند.

لازم به ذکر است که مطالب پیش گفته برای آشنایی اجمالی با ابو جعفر در کتاب‌های نزدیک به زمان او بوده و ما درصدد نقد و تحلیل شخصیت وی نیستیم. به هر حال، از مجموع کلام ابن نقطه، ابن طقطقی، ابن شاکر، ابن کثیر، ذهبی و ... می‌توان ویژگی‌های زیر را برای ابو جعفر نقیب شمرد:

الف - وی از سادات حسنی بوده و زیدیه است؛

ب - در عصر خویش مقام شامخ نقابت داشته و پس از پدر، نقیب بصره بوده است. (پدرش در سال ۵۶۱ق از دنیا رفت و به تصریح علما پس از پدر، نقابت بصره را به عهده گرفت و خود در سال ۶۱۲ق در گذشت، مدت نقابت وی ۵۲ سال بوده است)؛
ج - استاد ادبیات و شاعر بوده است؛

د - وی به علم انساب، ایام العرب، ادبیات و شعر آگاهی کامل داشته است؛

۱. شمس الدین ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۵، ص ۳۹۲. وی حتی به *معلقات العلویات السبع* ابن ابی الحدید هیچ اشاره‌ای ندارد.

۲. ابن شاکر کُتبی، همان، ج ۲، ص ۶۱۷.

۳. ابن کثیر، همان، ج ۱۲، ص ۸۹.

۴. ذهبی، *المختصر المحتاج الیه من تاریخ الحفاظ الدینی*، ج ۳، ص ۲۴۹.



هـ- از سجایای اخلاقی وی می‌توان به ملیح‌المجالسه، حسن خلق، تواضع و شرافت نفس بنا به نقل ابن شاکر کُتبی اشاره نمود؛

ز- او با اُمرا و سلاطین وقت، نوعی سازش‌کاری داشته و آن‌ها را مدح می‌کرده است. نمونه‌های شعر و به عبارتی، گونه‌های شعری ابوجعفر نقیب که در کتاب‌های متعدد دیده می‌شود نمایان‌گر لطافت و ظرافت طبع و قریحهٔ او در سرایش انواع شعر است. بررسی این اشعار و احساس انتقالی آن به مخاطب بحث، تخصصی ادبی را می‌طلبد و از موضوع بحث ما خارج است، اما قسمتی از شخصیت ناشناختهٔ وی را می‌توان در اشعار باقیمانده از او بازشناخت.

نقیب ابوجعفر و ابن‌ابی‌الحدید

پیش از ورود به مبحث اصلی، آگاهی مختصری از شخصیت ابن‌ابی‌الحدید، ضروری به نظر می‌رسد، زیرا حجم وسیعی از منابع مورد نیاز ما در این نوشتار، کتاب *شرح‌نهج‌البلاغه* اوست. ابن‌ابی‌الحدید (۵۸۶-۶۵۶ق) از دانشمندان بزرگ و مشهور اهل سنت است که در دربار مستعصم، آخرین خلیفهٔ عباسی با عنوان کاتب دیوان دارالخلافه بود. او معتزلی بوده و اگر چه در سطور زیادی از نگاشته‌ها و سروده‌های خود از مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوید و به افضلیت او ایمان دارد، ولی تقدیم مفضول بر افضل را بنا بر مصلحت جایز می‌داند.

از آن‌جا که وی در نوجوانی به بغداد رفته و از محضر علمای مشهور آن دیار بهره جسته، در واقع، هم اساتید شافعی زیادی داشته و هم از اساتید شیعی بهره‌مند شده است. از کتاب‌های او افزون بر *شرح‌نهج‌البلاغه* می‌توان به *الفلك الدائر علی مثل السائر* که در سیزده روز نگاشت^۱ و *العبقری الحسان* و *شرح یاقوت بن نوبخت* اشاره نمود.

وی در قصیدهٔ «عینیه» خود که یکی از قصاید هفت‌گانهٔ او و در مدح علی علیه السلام است، خطاب به برقی که ظلمت شب را می‌شکافد، چنین می‌سراید:

۱. *الوافی بالوفیات*، ج ۱۸، ص ۴۶.



ای برق! اگر از سرزمین غری (نجف) گذر کردی به آن تربت پاک بگو:

آیا می‌دانی پیکر چه کسی را در تو به ودیعت نهاده‌اند؟

موسی، عیسی مسیح و پیامبر اسلام در آن جا هستند، بلکه نور خدای متعال در

توست تا آن‌که چشم بصیرت دارد بنگرد.

سپس اعتراف می‌کند و می‌سراید:

حساب ما روز قیامت به وسیله او به خداوند عرضه می‌شود،

او پشتیبان و پناه گاه ما در آن روز وحشت زاست،

من مکتب اعتزال را برگزیده‌ام،

اما به خاطر تو همه شیعیان را دوست دارم.^۱

ابن ابی‌الحدید همواره از سوی اهل سنت به خاطر گرایش شدید و عمیق‌اش به حضرت

علی (علیه السلام) و نگاشتن مطالبی که به نفع شیعه است، مزمت می‌شود و شیعه نیز وی را به علت حمایت شدید از خلفای راشدین و توجیه برخی از لغزش‌های آنان سرزنش می‌کند.^۲

ابن ابی‌الحدید در صفحه‌های متعدد کتاب شرح نهج البلاغه توصیف و تحسین ویژه‌ای در مورد ابوجعفر نقیب دارد که بررسی این توصیفات می‌تواند در شناسایی شخصیت وی یاری‌گر ما باشد. در قسمتی از کتاب، وقتی نویسنده، با نگاهی تعصب‌آمیز - که از ویژگی‌های نویسندگان اهل سنت است - از خلفای سه‌گانه سخن می‌راند، از آن‌جا که نظر استاد را به آرای خویش، نزدیک‌تر از دیگر شیعیان و علویون می‌بیند به وجد آمده و در توصیف استاد چنین می‌نویسد:

ابوجعفر نقیب - رحمت خدا بر او باد - سرشار از علم، دارای عقل صحیح و منصف در جدال (گفت‌وگوی برهانی) بود و اگر چه علوی (شیعه علوی) بود، اما تعصب در مذهب نداشت. او به فضایل صحابه اقرار می‌کرد و شیخین (عمر و ابوبکر) را مدح می‌گفت.^۳

لازم به ذکر است که دیدگاه ابوجعفر نقیب نسبت به خلفای سه‌گانه در چند موضع کتاب

۱. «قصائد سبع» با «القوائد العلویات السبع» از سروده‌های ابن ابی‌الحدید در مورد حضرت علی (علیه السلام) است که این سروده، بخشی از یکی از قصیده‌های آن است.

۲. ر.ک: ابن خلیکان، همان، ج ۵، ص ۳۹۲؛ تلخیص مجمع الادب، ج ۱، ص ۱۹۰؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۴۰.

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۲۲.



ابن ابی‌الحدید ذکر شده است و در تمام موارد، خدمت‌ها و فتوحات و غنائیم حاصله از آن‌ها و ... مطرح شده و برخی از برنامه‌های گزارش شده توسط مورخان را نیز تحسین کرده است، اما موارد منفی بیشتر مطرح شده و اگر حجم مدح و ثنای او را در مورد خلفا، با مطالبی که در مورد حضرت امیر علیه السلام آورده است مقایسه کنیم، اختلاف قابل توجهی را مشاهده خواهیم کرد. از سوی دیگر اگر اعتراض‌ها و انتقادهای وی را به خلفای سه‌گانه، در برابر مدح و ثنای او گذاریم باز می‌بینیم کفهٔ اعتراض سنگین‌تر از موارد امضایی و تأیید است که در این مقاله برای نمونه، مواردی را ذکر خواهیم نمود.

ابن ابی‌الحدید در بخش دیگری از کتاب خود که بار دیگر از صحابه و خلفا سخن به میان می‌آورد ابو جعفر را چنین توصیف می‌کند:

سَأَلْتُ النَّقِيبَ أَبَا جَعْفَرٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - وَكَانَ مُنْصَفًا بَعِيدًا عَنِ الْهَوَى وَالْعَصْبِيَّةِ عَنْ هَذَا الْمَوْضِعِ^۱ أَزْ نَقِيبِ أَبُو جَعْفَرٍ - كَيْ رَحِمْتَ خُدا بِرَأْوِ بَادٍ - سَوَّالُ كَرْدَمٍ وَ أَوْ مُنْصَفٍ بُوْدُ وَ أَزْ هُوَسٍ وَ تَعْصَبُ دَرِ اَیْنِ مَوْرِدِ دَوْرِی مِی‌کُرد.

و نیز می‌نویسد:

وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - لَا يَجِدُ الْفَاضِلَ فَضْلُهُ^۲ وَ أَبُو جَعْفَرٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فَضِيلَتِ فَاضِلٍ رَأْ اَنْكَارَ نَمِی‌کُرد.

به دنبال این عبارت می‌نویسد که یک بار از ابو جعفر در مورد سبب محبت مردم به علی علیه السلام و این‌که چرا جان خود را برای او هلاک می‌کنند پرسیدم و خواستم بدون آن‌که از دلیری و دانایی و سخن‌وری او بگویم، پاسخ دهد، ابو جعفر (با شنیدن این سخنان) خندید و گفت: کم تجمع جرامیزك^۳ عَلِیْ!؛ و ه‌که چه عهد و پیمانی با من می‌بندی و سخت می‌گیری!

سپس دو مقدمهٔ مهم را ذکر نموده و با تمثیل بیان می‌کند که عشق و علاقهٔ برخی از افراد

۱. ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۷، ص ۱۷۴.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

۳. جرامیز، جمع جرّوز در معانی، حوضچه، حوض، چاه خانهٔ کوچک و اعضا به کار می‌رود. دکتر مهدوی دامغانی در ترجمهٔ شرح نهج‌البلاغه این جمله «کم تجمع جرامیزك عَلِیْ» را «و ه‌که چه عهد و پیمانی با من می‌بندی و سخت می‌گیری» ترجمه نموده است، ولی به نظر می‌آید ترجمهٔ دیگری نیز می‌تواند داشته باشد؛ یعنی «و ه‌که چقدر ظرف و جودت را از علم من پر می‌کنی!».

به علی علیه السلام به فطرت آنها و حس نوع دوستی و هم‌دردی با مظلوم باز می‌گردد، و برخی هم از سب‌حایای او آگاهند و به او عشق می‌ورزند.

ابن ابی‌الحدید در پایانِ مبحثی دیگر دربارهٔ حضرت علی علیه السلام از ابوجعفر نقل می‌کند و می‌نویسد: این خلاصهٔ کلامی بود که من از ابوجعفر نقیب حفظ کرده بودم ... مذهب او امامی نبود (یعنی زیدی بوده است) و از علمای پیش از خود (قدما) جدا شده بود و به قول مسرفین، راضی نبود و لکن آنچه از کلام بر زبانش جاری می‌شد، به صورت بحث و جدل بین من و او بود.^۱

برای حسن ختام این بخش از نوشتار، گفت‌وگوی پایانی ابوجعفر و ابن ابی‌الحدید را در مورد صحابه می‌آوریم تا نکات ظریف آن، ما را به شخصیت ابوجعفر نزدیک‌تر کند. ابوجعفر به شاگردش می‌گوید:

بین من و شما چیز کمی باقی مانده است. من معتقدم که نصّ [برخلاف علی علیه السلام] وجود داشته و شما به آن اعتقاد ندارید.
ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

برای ما آن چنان که به علم برسیم، نصّ ثابت نشده است و آنچه شما می‌گویید فقط در اخبار شما یافت می‌شود و اما در اخبار دیگر، ما و شما مشترک هستیم و از سوی دیگر، تأویلات معلومی برای آن [نصّ] وجود دارد.

در این بخش از کتاب شرح نهج‌البلاغه برای نخستین بار ابن ابی‌الحدید از دلگیر و ناراحت شدن ابوجعفر سخن می‌گوید و بدیهی است که این مهم‌ترین مسئلهٔ مبنای اختلافی بین شیعه و اهل سنت است. او می‌گوید که نقیب ابوجعفر با دلگیری گفت:

فلانی! اگر بخواهیم دنبالهٔ تأویلات باشیم جایز است که دربارهٔ «لا اله الا الله، محمد رسول الله» هم معتقد به تأویل شویم. مرا رها کن و دست از تأویلات سرد (بی‌روح) بردار! آن هم تأویلاتی که جان‌ها و قلوب می‌داند مقصود و مراد، آن تأویلات نیست و متکلمان (مراد متکلمان اهل سنت است) این تأویلات را با تکلف و تعصب ایراد کرده‌اند.

پس از این بیان عالمانه، نقیب ابوجعفر به عنوان استادی مشفق و دل‌سوز و با لحنی



پدرانه به ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

اینک در این خانه فقط من و تو هستیم و شخص سومی نیست که یکی از دیگری شرم کند و بترسد.

ابن ابی‌الحدید پس از بیان این جمله می‌نویسد:

چون سخن به این جا رسید گروهی وارد شدند که نقیب از آن‌ها بیم داشت و این سخن را رها کردیم و به سخن دیگری پرداختیم.^۱

تفاوت عقاید امامیه و زیدیه و تحلیل اندیشه ابوجعفر

نقیب ابوجعفر، شیعه زیدی بود، از این رو عقاید وی در برخی موارد با امامیه تفاوت داشت. آگاهی از تفاوت‌های مبنایی زیدیه و امامیه ما را یاری خواهد نمود تا شخصیت ابوجعفر را بیش از پیش بشناسیم و اندک تفاوت عقیده او را ناشی از جو زندگی یا هم‌نوایی با مخالفان اهل بیت ندانیم، چرا که باورهای زیدیه از قرن دوم ایجاد شد و در قرن سوم هجری شکل انسجام یافته‌ای به خود گرفت و ابوجعفر که از ادیبان، متکلمان و علمای نیمه دوم قرن ششم بود با این باورها و آرا زندگی خویش را سپری می‌کرد.

زیدیه در اصل، شاخه‌ای از مذهب تشیع است که به امامت زید بن علی بن حسین علیه السلام اعتقاد دارند.^۲ آنان به امامت علی علیه السلام، حسن، حسین و زید بن علی بن حسین و هر فاطمی که مردم را به خود دعوت کرده و ظاهراً عادل، عالم و شجاع باشد، قایل هستند.^۳ به اختصار می‌توان گفت که اصول مذهب زیدیه در سه مورد ذیل است:

الف- تجویز امامت مفضول بر افضل؛ آن‌ها افضلیت و اولویت حضرت امیر علیه السلام را بر سایر خلفا قبول دارند^۴ و در مورد آن حضرت، قائل به نص هستند، اما معتقدند که می‌شود در زمانی مفضول بر افضل خلافت کند و جریان رویکرد عمومی مردم را در این مسئله دخیل می‌دانند. در هر حال، خلافت خلفای سه‌گانه را می‌پذیرند با اذعان به برتری و اولویت امام علی علیه السلام.

۱. همان، ج ۱۰، ص ۲۲.

۲. حسن بن موسی نوینتی، فرق الشیعه، ص ۵۵.

۳. محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۳۹.

۴. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۵.



ب- حصر امامت در فرزندان فاطمه علیها السلام^۱ که البته برخی از زیدیه، شیخین را در این مورد استثنا می‌دانستند.^۲

ج- شرط دعوت علنی فرزندان فاطمه علیها السلام به خود و خروج برای جنگ با ظالمان.^۳
لازم به ذکر است که فرقه زیدیه انشعاب‌های زیادی در طول تاریخ یافته و عقاید آنان دچار تغییر و تحول شده است. البته ما در صدد تحلیل موشکافانه در مورد فرقه زیدیه نیستیم و تنها به مواردی که به نوعی با موضوع مقاله مربوط بود پرداختیم و خوانندگان را به کتاب‌های فِرَق و کلامی مهم در این موضوع ارجاع می‌دهیم.

گفتنی است که تا قرن ششم و زمان نقیب ابوجعفر، تحولات فراوانی در عقاید زیدیه به وجود آمد و انشعاب‌های متعدد موجب تغییرات کلامی در باورهای زیدی شد که جهت پرهیز از استطراد، از شرح آن‌ها می‌گذریم.

ترسیم رابطه گزاره‌های تاریخی و نگره‌های کلامی نقیب ابوجعفر
پس از آشنایی اجمالی با شخصیت نقیب ابوجعفر، به تأثیر اطلاعات تاریخی در دیدگاه‌های کلامی او که در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید منعکس شده است، می‌پردازیم. بدیهی است که با نگاهی منصفانه و به دور از تعصب، و در صورت دقت در گزاره‌های تاریخی می‌توان به حقیقت واقعیتهای موجود در طول تاریخ پی برد و پایه‌های اعتقادی و کلامی را بر این مستندات بنیان نهاد. بسیاری از اختلافات فرقه‌ها و گروه‌های متعدد مذهبی، برخاسته از تعصب کورکورانه و تقلید بدون دلیل از گذشتگان است، و تنها در صورتی که محقق، خویش را در جایگاه انسان طالب حقیقت - و نه یک مسلمان شیعه یا سنی - بیرون از معرکه قرار داده و با کنار هم چیدن قطعات مهم تاریخی که از سوی عموم گزارش‌گران و دانشمندان پذیرفته شده است، به کشف حقیقت و حلّ مسئله بپردازد، می‌تواند به قضاوت و داوری عادلانه بپردازد. هنر پژوهشگر تاریخ، ایجاد رابطه منطقی و منسجم بین

۱. احمد محمود صبحی، الزیدیه، ص ۷۲.

۲. اشواق احمد مهدی غلیس، التجدید فی فکر الامامة عند الزیدیه، ص ۵۶.

۳. شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۶.

قطعات و گزارش‌های تاریخی و نتیجه‌گیری صحیح از آن‌ها و در نهایت، حل مسئله است. کتاب شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید سرشار از گزارش‌های تاریخی مهم و در بیشتر موارد، مورد قبول دو فرقه شیعه و اهل سنت است و آن‌جا که رد پای ابوجعفر یافت می‌شود، ارتباط تنگاتنگ تاریخ و کلام مشهود می‌گردد. او با استفاده از گزارش‌های تاریخی پذیرفته شده از سوی شاگرد معتزلی خود، چنان ماهرانه و ظریف به تثبیت مقام امامت و تبیین ظلم و ستمی که بر اهل بیت عصمت علیهم‌السلام به‌ویژه حضرت علی علیه‌السلام و دخت گرامی رسول اکرم علیها‌السلام، حضرت زهرا علیها‌السلام روا شده است، می‌پردازد که ابن ابی‌الحدید در عموم مناظره‌ها و مباحثه‌ها حرفی برای گفتن نمی‌یابد و ترجیح می‌دهد حرف آخر را از زبان استاد بیان کرده و به سکوت تن در دهد. و بدیهی است سکوت نیز بهترین نشانه برای رضایت است که اگر حرفی بود و پاسخی، بیان می‌شود.

اکنون برای ترسیم این رابطه نزدیک بین گزاره‌های تاریخی و نگره‌های کلامی، مواردی به عنوان نمونه ذکر می‌شود.

عملکرد صحابه در گزاره‌های تاریخی و نگره کلامی نقیب ابوجعفر

هنگامی که یکی از فقهای شیعه در مجلسی با حضور ابوجعفر، ابن ابی‌الحدید و گروهی از بزرگان، افراد را با دلایل قرآنی و به‌ویژه روایت ابوالمعالی جوینی و دیگران از پیامبر که در آن از صحبت در مورد صحابه نهی شده بودند، از گفت‌وگو در مورد صحابه باز می‌داشت، ابوجعفر پاسخ زیبایی را ارائه می‌دهد که سرشار از گزارش‌های تاریخی بوده و به یک پیام و مباحثه کلامی منجر می‌شود. او که سخنان خود را به صورت جزوه‌ای در آورده و در سال‌های پایانی عمر خود - و درکمال پختگی عقاید و باورها - برای جمع حاضر می‌خواند، در پاسخ خود از دلایل زیرا بهره می‌گیرد:

الف - استدلال به آیات قرآن و اثبات این‌که خداوند به دشمنی با دشمنان خود و دوستی با دوستان خود، امر کرده است (مجادله / ۲۲، مائده / ۸۱، ممتحنه / ۱۲)؛ فرستادن لعن، امر الهی است (احزاب / ۶۷) و او، خود عاصیان و گناه‌کاران را لعنت کرده است (مائده / ۷۸، احزاب / ۵۷، ۶۱ و ۶۴)؛



ب - با دلایل عقلی اثبات می‌کند که نمی‌توان - بنا به گفته جمعی حاضر در مجلس - در قیامت به خداوند گفت کار آن‌ها (صحابیون) از ما پوشیده بود و ما در زمان آن‌ها حضور نداشتیم پس چیزی نمی‌گوییم؛ زیرا گفته می‌شود: مگر از دل و گوش شما هم پنهان مانده بود؟! اخبار صحیحی به دست شما رسیده است که امر می‌کند به دوست داشتن آنان که پیامبر را تصدیق کردند و دشمنی با دشمنان او. به شما فرمان تدبّر در آیات قرآن و گفته‌های دیگران داده شده است چگونه می‌خواهید بی‌خبری را دلیل عدم لعن بدانید؟

ج - استفاده از نقل‌های تاریخی و گزارش‌ها، و تطبیق آن‌ها با یکدیگر.

این بخش سوم در مرکز و محور نوشتار حاضر قرار دارد. ابوجعفر پس از دو گونه استدلال پیش‌گفته با حالتی سرزنش‌گرانه روی به جمع حاضر که شیعه و سنی در آن حضور دارند، کرده و می‌گوید:

ای اهل حدیث و حشویه و عامّه! چگونه است که در داستان عثمان - با آن‌که از شما پنهان بوده و حضور نداشتید - وارد شده و از قاتلان او تبرّی می‌جوئید و آن‌ها را لعن می‌کنید؟! چگونه است که حرمت ابوبکر صدیق و عایشه را در مورد محمد بن ابی بکر مراعات نمی‌کنید و او را لعن کرده و فاسق می‌دانید، اما ما را منع می‌کنید اگر درباره معاویه و ظلم او به علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام و غصب حقوق آنان سکوت نکنیم؟ عجیب است که لعن ظالم عثمان برای شما سنت است و لعن ستم‌کار به علی علیه السلام و پسرانش، تکلف؟!^۱

ابوجعفر، همین مقایسه را با استفاده از گزارش‌های تاریخی بین فاطمه علیها السلام و عایشه، همسر پیامبر مطرح می‌کند که به علت اهمیت قضیه و کثرت گزاره‌ها این بحث را در بخش مستقلی پی می‌گیریم.

چنان‌که گفتیم نقیب ابوجعفر برای ارائه نظریه‌های خود در مورد صحابه، گزارش‌های تاریخی ویژه‌ای را برای ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند که بخش‌های عظیمی از این گزارش‌ها در شرح نهج البلاغه آمده است. در این گزارش‌ها از عملکرد صحابه دربردهای بدر، أحد، تبوک،

۱. ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۲۰، ص ۲۰-۳۲.



حنین و در جریان انفال و شأن نزول سورة انفال و مسائل دیگری که ارتباط مستقیم با شخصیت‌شناسی صحابه دارد، سخن به میان آمده است. ذکر این گزاره‌های تاریخی که هم در کتاب‌های شعیه و هم در منابع اهل سنت و به عنوان آرای اتفاقی این دو فرقه وجود دارد در نهایت، خواننده یا شنونده این سخنان را به نگرشی کلامی سوق می‌دهد و آن این است که صحابه از خطا و لغزش مصون نبوده‌اند. ابوجعفر علاوه بر یاد کرد از برخی صحابه و بررسی نقش‌های مثبت و منفی آن‌ها در وقایع صدر اسلام، به یک تحلیل کلی عجیب و ابتکاری نیز می‌پردازد. خلاصه تحلیل وی را می‌توان چنین بیان نمود:

اسلام در نظر بسیاری از صحابه، پایدار نشد مگر بعد از مرگ رسول خدا و پیروزی‌هایی که نصیب آنان شد و کسب غنائم و اموال و لذت دنیا و لباس‌های نرم و خوراک‌های دل‌پسند و زن‌های رومی و گنج‌های پادشاهان فارس. آن زمان، مزه خوش زندگی را چشیدند و زندگی سخت و ناپسند و خوردن سوسمار و خاریشت و موش صحرایی و پوشیدن جامه‌های پشمینه و کرباس تبدیل به باقلوهای بادامی و پالوده‌های گوارا و پوشیدن ابریشم و دیبا شد. آن زمان بود که به صحت دعوت پیامبر و درستی پیش‌بینی‌های او استدلال می‌کردند و شک و نفاق که در دل داشته تبدیل به ایمان و یقین و اخلاص شد و پس از این خوشی‌ها به دین روی آوردند تا بیش از پیش دنیا را به دست آورند. اگر این فتوح و نصرت و پیروزی‌ها و دولتی که از آن بهره می‌بردند نبود، همانا پس از مرگ پیامبر ﷺ دین اسلام منقرض می‌شد، همان‌گونه که در کتاب‌های تاریخی در مورد پیامبری خالد بن سنان عتبی ثبت شده است....^۱

این تحلیل در جای خود به بحث نیاز دارد و این‌که آیا تأثیر پذیرش مردم در استقرار نظام تا چه میزان مؤثر بوده است و اگر این اقبال به ادبار تبدیل می‌شد واقعاً دین اسلام منقرض می‌گردید یا این‌که خداوند براساس آیات کریمه، حافظ دین و شریعت است؟ اما در هر حالت، نوع تحلیل و شخصیت‌شناسی ابوجعفر با توجه به گزاره‌های تاریخی در این سخنان به صورت زیبایی جلوه‌گر شده است.



گزارش‌های تاریخی و مخالفت صحابه با نص (اجتهاد در مقابل نص)

ابن ابی‌الحدید پس از نقل سخن عمر بن خطاب که در مورد خلافت حضرت علی علیه السلام گفته بود: «به خاطر جوانی و علاقه‌ای که بنی‌عبدالمطلب به او (علی علیه السلام) داشتند از خلافت وی کراهت داشتیم» می‌گوید:

به ابوجعفر نقیب گفتم: من فکر نمی‌کنم این جمله بر نص دلالت داشته باشد و لکن بعید می‌دانم که صحابه برای دفع نص پیامبر صلی الله علیه و آله بر شخصی اجماع کنند همان‌گونه که بعید می‌دانم بر رد نص آن حضرت در مورد کعبه و ماه رمضان و دیگر موارد دینی اجماع کنند!

ابوجعفر گفت: چیزی جز تمایل تو به معتزله باعث مخالفت تو نمی‌شود. این قوم خلافت را مانند سایر معالم دین و به منزله عبادت‌های شرعی، مثل روزه و نماز نمی‌دانند، بلکه آن را از امور دنیوی تلقی می‌کنند، مانند پادشاهی شاهان و تدبیر جنگ و سیاست مردمی، از این رو مخالفت با چنین امری را مخالفت با نص نمی‌دانند [به‌ویژه زمانی که مصلحت دیگری در پیش باشد].

سپس ابوجعفر به یک قطعه از تاریخ اشاره کرده و به عدم حضور ابوبکر و عمر در جنگ و خارج شدن آن‌ها از لشکر أسامة بن زید که در روزهای پایانی عمر رسول الله صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد، استناد می‌کند و می‌گوید که در آن زمان، پیامبر هنوز زنده بود ولی آنان به خاطر مصلحت‌اندیشی حکومتی و ملی که داشتند در برابر نص صریح پیامبر ایستاده و با آن حضرت، مخالفت کردند. آیا نمی‌دانید که در غزوة بدر نیز انصار با پیامبر در انتخاب منزل گاهی برای محاربه با قریش مخالفت کردند.

ابوجعفر در این بخش از احتجاج کلامی خویش به گزارش‌های تاریخی زیر که از سوی شیعه و سنی پذیرفته شده است، استناد می‌کند:

الف - خروج ابوبکر و عمر از سپاه أسامة بن زید و مخالفت با نص پیامبر به خاطر مصلحت‌اندیشی خود؛

ب - مخالفت انصار با پیامبر در غزوة بدر در منزل گاهی که از سوی پیامبر انتخاب شده بود و پیامبر به نظریه‌های آن‌ها عمل کرد با آن‌که خود نظر دیگری داشت (ظاهراً جهت اتحاد)؛



ج. مخالفت انصار با پیامبر که فرمود نخل را اصلاح نکنید^۱ و نخل آن‌ها در آن سال ثمر نداد و پیامبر خطاب به آنان فرمود: «انتم أعرف بأمر دنیاکم و أنا أعرف بأمر دینکم»؛

د. مخالفت عمر با نصّ پیامبر هنگام گرفتن فدیة از اسیران که بعد از تمام شدن کار و برگشت اسرا به مکه فهمید که سخن پیامبر را باید عمل می‌کرد؛

ه. مخالفت سعد بن معاذ و سعد بن عبادہ با نصّ پیامبر که می‌خواست با احزاب، مصالحه نموده و یک سوم خرمای مدینه را بگیرد تا آنان را بازگرداند و پیامبر به قول آن دو عمل کرد؛ و. مخالفت عمر بن خطاب با قول پیامبر آن‌گاه که حضرت به ابوهریره فرمود که در بین مردم بگوید: «من قال لا اله الا الله مخلصاً بها قلبه دخل الجنة» و عمر به سینه او زده و گفت: این را نگو چرا که تنها به آن تکیه می‌کنند (به گفتن لا اله الا الله) و عمل خیر را ترک می‌کنند،^۲ و هنگامی که ابوهریره این مطلب را به پیامبر ابلاغ کرد حضرت فرمود: «لا تقلها دخلهم يعملون» و به قول عمر رجوع نمودند.

این متکلم و آگاه به اخبار وارد شده در کتاب‌های اهل سنت پس از ذکر موارد شش‌گانه فوق، خطاب به شاگرد معتزلی خود، مخالفت با نصّ پس از رحلت پیامبر را تبیین می‌کند و مصادیق و موارد آن را با تکیه بر اخبار مورد قبول معتزله ذکر می‌نماید و جمله خویش را چنین آغاز می‌کند:

و قد اطبقت الصحابة اطباقاً واحداً على ترك كثيرٍ من النصوص لما رأوا المصلحة في ذلك.

سپس موارد زیر را به عنوان مصادیق مخالفت با نصّ پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ بیان می‌کند:

۱. اسقاط سهم ذوی القربی که در زمان پیامبر ادا می‌شد و نصّ در مورد آن وجود داشت: «و آت ذی القربی حَقَّهُم»؛
۲. اسقاط سهم «مؤلفة قلوبهم»؛

۱. «لاتؤبرون النخل». أخر النخل: گرد نری به نخل زد و آن را اصلاح کرد.
 ۲. ظاهراً واژه «مخلصاً بها» که در حدیث رسول خدا ﷺ بوده و عمل صالح و خالص را تداعی می‌کند از دبد این صحابی به دور مانده است که چنین استدلال می‌کند.



۳. عمل به اموری که در کتاب و سنت وجود نداشت، مانند حدّ شراب‌خواری که آن‌ها با اجتهاد (در مقابل نصّ) عمل کردند، چون پیامبر برای شارب خمر چنان حدّی مشخص نکرده بود؛
۴. عدم اخراج نصاری نجران از جزیره العرب با این‌که پیامبر ﷺ هنگام بیماری به این کار سفارش کرده بود.

تحلیل پایانی ابوجعفر در مورد عدم عمل به نصّ رسول الله ﷺ این بود که آنان آن قدر به نصّ عمل نکردند - به خاطر مصحلت اندیشی‌های خود - که به اقتدای به فقها روی آوردند و تعداد زیادی از آنان نیز در برابر نصّ قیاس کردند تا این‌که شریعت، استحاله شد و اصحاب قیاس، صاحبان شریعت شدند و در تمام امور به جای این‌که به نص پیامبر عمل کنند، آرای این اصحاب قیاس را می‌گیرند و عمل می‌کنند. در مورد خلافت علی علیه السلام نیز قراینی را در نظر گرفته و طبق گمانه‌های خود حرکت کردند و حق او را غصب نمودند.^۱

یک بحث کلامی

افزون بر موارد پیش گفته، نظر ابوجعفر در مورد بحث اجتهاد در مقابل نصّ در سطور دیگری از کتاب شرح نهج البلاغه دیده می‌شود. ابن ابی الحدید هنگامی که خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه را برای ابوجعفر نقیب می‌خواند از وی در مورد سخن حضرت علی علیه السلام که «خلافت چیز برگزیده‌ای بود که نفس‌های گروهی در آن بخل ورزیدند، و گروهی دیگر آن را بخشیده و از آن گذشتند» می‌پرسد که آیا منظور روز سقیفه است یا روز شورا؟

ابوجعفر می‌گوید: «منظور سقیفه است».

ابن ابی الحدید می‌گوید: «دلم به من اجازه نمی‌دهد که اصحاب پیامبر را چنین تصور کنم که با پیامبر مخالفت کرده و نصّ را نادیده گرفتند».

ابوجعفر [با ظرافت تمام] می‌گوید:

من هم روا نمی‌دارم که به پیامبر ﷺ نسبت دهم که امر امامت را مهمل داشته

۱. ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۲، ص ۸۲-۸۵. این بحث کلامی، بسیار زیبا و منسجم و اصولی مطرح شده است و رجوع به کل مبحث را به خوانندگان این اثر پیشنهاد می‌کنیم، زیرا تنها بخشی را که به موضوع، مربوط بود برگزیدیم.

باشد و مردم را سرگشته و رها سازد، حال آن که هیچ‌گاه از مدینه بیرون نمی‌رفت مگر آن که امیری برای آن می‌گماشت، حتی اگر به نقاط نزدیک مدینه می‌رفت، پس چگونه برای پس از مرگ که قادر به جبران آن هم نیست کسی را امیر نکند؟

سپس ابو جعفر برای اثبات نصّ در مورد امامت علی علیه السلام به چهار نکته استدلال می‌کند:

۱. خردمندی و عقل کامل پیامبر؛

۲. شناخت آن حضرت به خوی و غریزه اعراب و خون‌خواهی و کینه‌توزی آنان به کسانی که قاتل خویشان آنها بوده‌اند؛

۳. آگاهی پیامبر از این که به زودی می‌میرد؛

۴. شناخت ابعاد شخصیتی حضرت علی علیه السلام و علاقه به او که بارها توسط آن حضرت تکرار شده است.

ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

به نقیب ابوجعفر گفتم که در گفته‌هایت به نیکویی از عهده برآمدی جز این که گفتار علی علیه السلام دلالت دارد بر این که نصّی در مورد او نبوده است، زیرا اگر نصّی بود او از نسب و الایش و نزدیکی او با پیامبر سخن نمی‌گفت و به جای آن می‌گفت: «من کسی هستم که بر من تصریح شده و نام من برده شده است.

ابوجعفر می‌گوید:

علی علیه السلام پاسخ آن مرد را از آن جهت که معتقد بوده و می‌دانسته، داده است نه از آن جهت که نمی‌دانسته، مگر نمی‌بینی که مرد اسدی از او می‌پرسد: چگونه قوم شما، شما را از این مقام راندند و حال آن که شما به آن مقام سزاوارتر هستید؟ مرد اسدی اصلاً تصور وجود نصّ را هم نداشته که اگر می‌داشت سؤالش چنین می‌بود: «چگونه مردم شما را کنار زده و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد شما تصریح کرده بود؟»

در واقع، حضرت پاسخی که با سؤال او منطبق بود به وی داد.

البته ابوجعفر علاوه بر این مطالب، نظریه‌های خاص کلامی دیگری در مورد صحابه دارد که به ترتیب ذکر می‌شود:



- صحابه افرادی هستند همانند ما و لغزش و خطا در وجود آنان راه دارد؛^۱
 - اجماع صحابه حجیت ندارد و نمی‌توان با استناد بر آن، حکم به چیزی داد؛^۲
 - اگر فردی از صحابه عملی انجام داد که سزاوار لعن باشد، لعن بر او جایز و حتی واجب می‌شود و در این‌جا تفاوتی بین صحابی و غیرصحابی وجود ندارد و این لعن، مصداق اطاعت از امر خداست؛^۳

- گناه صحابه به صرف مصاحبت با رسول خدا ﷺ قابل بخشش نیست و هر کسی باید تاوان گناهش را بدهد. اگر چه صحابه از ارزش ویژه‌ای برخوردار و مقام بالایی دارند، اما اشتباه و لغزش آن‌ها همچون دیگران باید مطرح شود و ماجرای افک برای عایشه و صفوان بن معطل (صحابی پیامبر) به همین مسئله ناظر است؛^۴

- اصحاب، مانع از نگارش وصیت پیامبر در آخرین لحظه شدند، وقتی فرمود: «برای من استخوان سرشانه و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.» ای کاش به همین قناعت می‌کردند و آن‌چه را گفتند، نمی‌گفتند که پیامبر هم شنید؛

- صحابه در زمان حیات پیامبر در برابر نصّ آن حضرت مخالفت کردند؛^۵

- صحابه پس از رحلت با استفاده از مصلحت اندیشی، در برابر نصّ اجتهاد کردند.^۶

مطالب یادشده در مورد عموم صحابه مطرح شده و مدار بسته‌ای را که اهل سنت دور صحابه بسته بودند، می‌شکند. هنگامی که احتمال لغزش و خطای صحابه را اثبات کنیم، قادر خواهیم بود به موارد ویژه با دید منصفانه و عالمانه‌تری بنگریم.

ابو جعفر در مورد صحابه و ویژه‌ای چون شیخین، طلحه، زبیر و معاویه سخنان اختصاصی و قضاوت‌هایی دارد که برخی از آن‌ها با عقاید و مبانی امامیه هماهنگی دارد و برخی نزدیک به دیدگاه اهل سنت و به‌ویژه معتزلی‌هاست. پرداختن به این مبحث برای آشنایی بیشتر با آرای

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۰، ص ۲۲۱-۲۳۵.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۳۳.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۲۰-۳۳.

۴. همان، ج ۲۰، ص ۳۰.

۵. همان، ج ۱۲، ص ۸۳-۸۵.

۶. همان.



ابوجعفر، خالی از لطف نیست اگر چه، جلوه تاریخی کمی در آن وجود داشته باشد.

شیخین از دیدگاه نقیب ابوجعفر

ابن ابی الحدید در بخشی از کتاب خود پس از آن که سخنان نقیب ابوجعفر را در مورد حضرت علی علیه السلام در صفحات طولانی ذکر می کند - در این صفحات از شباهت دوران زندگی و شخصیت حضرت علی علیه السلام با پیامبر سخن گفته می شود و خصائص حضرت علی علیه السلام و سخنان گهربار پیامبر درباره وی به گونه ای زیبا ترسیم می شود - به قلم خود نظر ابوجعفر را در مورد شیخین چنین می نویسد:

ابو جعفر - که رحمت خدا بر او باد - مردی سرشار از دانش و درست اندیش و منصف در گفت و گو و بدون تعصب در مورد مذهب بود. او هر چند علوی بود، اما به فضایل صحابه اعتراف داشت و بر شیخین ثنا می گفت و اعتقاد داشت که آن دو، ارکان و قواعد اسلام را که هنگام زندگی پیامبر مضطرب بود به وسیله فتوح و غنیمت های حاصل از آن محکم نمودند.^۱

در بخشی از کتاب ابن ابی الحدید نظر ابوجعفر به صورت مستقیم در مورد شیخین آورده شده است که با نظر شیعه امامیه فاصله دارد. ابن ابی الحدید از قول استاد خود می نویسد:

اما کونهما شیخین من الشیوخ الاسلام فغیر مدفوع ولكن العیب یحدث واصحابنا یذهبون الی اتهما تابا و فارقا الدنیا نادمین علی ما صنعا و كذلك نقول نحن فإن الأخبار کثرت بذلك فهما من اهل الجنة لتوبتهما ولولا توبتهما لکانا هالکین كما هلك غیرهما.^۲

ابن ابی الحدید در بخش دیگری از کتاب خود به نظر ابوجعفر در مورد عثمان اشاره کرده که او را خوش اقبال می دانست، زیرا فتوح و کسب غنائم در زمان او بیشتر بوده است، ولی وی روش مورد احترام شیخین را مراعات نکرد و نتوانست راه آن ها را برود، و درسرت نیز نرم و ضعیف بود و دیگران بر او غلبه داشتند. عثمان به خاندان خود (بنی امیه) دلبستگی خاصی داشت و مروان که وزیر

۱. همان، ج ۱۰، ص ۲۲۲.

۲. همان، ج ۱۷، ص ۲۵۴.



نامناسبی برای او بود، اعمالی انجام داد که موجب خلع و کشته شدن وی گردید.^۱
پیش از این بیان شد مطالبی که ابوجعفر در مدح خلفای سه گانه آورده در برابر مطالب مربوط به حضرت امیر علیه السلام از نظر کمی بسیار ناچیز و از نظر کیفی نیز در موارد زیر، متمرکز است:

۱. حجم وسیع فتوح و پیروزی در جنگ‌ها؛
 ۲. کسب غنائم زیاد (کنیزهای رومی و گنج‌های گرانبهای ایرانی)؛
 ۳. گسترش اسلام به سرزمین‌های دور؛
 ۴. استحکام بنای اسلام در دوران آن‌ها به وسیله فتوح و غنائم.^۲
- با اندک دقت در موارد یاد شده می‌توان دریافت که این ویژگی‌ها به امت اسلام تعلق دارد، نه به شخصیت حقیقی خلفا و حتی در شرح خطبه ۲۲۳ که در آن در مورد خلیفه دوم سخن گفته شده، هیچ مطلبی از ابوجعفر نقیب وجود ندارد که حاکی از ارادتی ویژه به خلفا باشد. او تنها واقعیت‌های تاریخی را ذکر می‌کند و وجود آن‌ها و برخی آثار مثبت آنان را در تاریخ نمی‌توان انکار کرد.
- از آن‌جا که علت کم لطفی شیعیان به ابوجعفر، نگاه ویژه او به خلافت است - که برخلاف عقاید امامیه می‌باشد - و به همین سبب کمتر از او یاد کرده‌اند می‌توان یادآور شد که نظریه‌های نقیب ابوجعفر در مورد خلفا به مسایل زیر، ناظر است:
۱. تحسین خلفا به خاطر جنگ‌ها و پیروزی‌های مکرر که به کسب غنائم بسیار و پر شدن خزانه مسلمانان و گسترش اسلام منجر شد؛
 ۲. این پیروزی‌ها، به‌ویژه در زمان عثمان محصول نوعی خوش اقبالی است، نه نتیجه مدیریت جنگ توسط خلفا؛
 ۳. خلفا در زمینه غصب خلافت مرتکب اشتباه بزرگی شده و نص رسول خدا صلی الله علیه و آله را درمورد خلافت حضرت علی علیه السلام نادیده گرفتند؛
 ۴. آن‌ها از آن‌جا که مسلمان هستند مانند هر مسلمان خطاکار و گناه کار دیگر، پس از طی مراحل و پاسخ‌گویی به اعمال خود و عذاب ویژه گناه کاران، بخشیده شده و به بهشت خواهند

۱. همان، ج ۱۰، ص ۲۲۱.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۲۲۱.



رفت، علاوه بر این که شیخین قبل از مرگ، توبه کرده و از اعمال خویش نادم بودند^۱ (ابوجعفر بدون ذکر سند این مطلب را می گوید احتمالاً در منابع اهل سنت دیده باشد).

خلافت، حق مسلم علی علیه السلام و دیدگاه ابوجعفر

ابوجعفر در چندین مورد با صراحت و گاهی نیز تلویحاً به این که خلافت حق مسلم علی علیه السلام است اشاره کرده که به علت اختصار، فهرست وار تنها به ذکر موارد اشاره می کنیم:

۱. ابن ابی الحدید از نقیب ابوجعفر می پرسد که آیا اگر حمزه و جعفر علیهما السلام زنده بودند پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام بیعت می کردند. ابوجعفر می گوید:

نعم کانا اسرع الی بیعتهم من النار فی یس العرفج؛ بله، سرعت بیعت آنها با علی علیه السلام پیش از سرعت شعله ور شدن آتش در بودنه خارهای بیابانی بود.^۲

البته ابن ابی الحدید به استاد خود می گوید که جعفر چنین می کرد، ولی حمزه نه، زیرا او برای خود ادعای خلافت می کرد و خویش را لایق تر می دید! و ابوجعفر پاسخ زیبایی داده و می گوید:

در مورد اخلاق حمزه درست می گویی، ولی او مردی متدین و متین بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله را خالصانه تصدیق می کرد. به یقین اگر او زنده می ماند، از احوال علی علیه السلام با رسول خدا چیزهایی می دید که نخوت او فرو می شکست و رضایت خدا و رسولش را در مورد او بر میل خود مقدم می داشت.

سپس می گوید:

این خلُق و خوی بشری حمزه، کجا قابل مقایسه با اخلاق لطیف و روحانی علی علیه السلام است؟ نفس هیولایی حمزه و خالی بودن آن از دانش را کجا می توان با نفس قدوسی علی علیه السلام که با فطرت صحیح و نه اکتسابی با دقایقی دست یافته است که فلاسفه الهی از درک آن عاجزند، مقایسه نمود؟! اگر زنده بود و آن چه را دیگران از علی علیه السلام دیدند، می دید بی تردید نسبت به علی علیه السلام از سایه او هم بیشتر پیروی می کرد و از ابوذر و مقداد نیز پیروتر می بود.^۳

۱. همان، ج ۱۷، ص ۲۵۴.

۲. ترجمه این جمله با استفاده از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ترجمه استاد محمود مهدوی دامغانی صورت گرفته است. عرفج به معنای ریگستان است و این جمله یک ضرب المثل می باشد.

۳. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۱، ص ۱۱۵.



ابوجعفر در این بخش از سخنانش موارد احتمالی را که ممکن بود در ذهن ابن ابی‌الحدید و دیگران به وجود آید (در مورد رابطه سه گانه علی علیه السلام و حمزه و جعفر و مواردی که از سوی شاگردش مطرح شده بود) به ترتیب اهمیت بیان کرده و پاسخ منطقی به آن‌ها می‌دهد.

۲. نقیب ابوجعفر در مورد شباهت‌های بسیار بین سیاست‌های علی علیه السلام و سیره نبوی گزارش‌های زیادی را برای ابن ابی‌الحدید می‌آورد که هم میزان اطلاعات تاریخی او و هم ارادات وی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در این سخنان می‌توان یافت و نهایتاً این قطعات تاریخی به بحث کلامی منجر می‌شود و آن هم قائل بودن ابوجعفر به نص (و بر حق بودن این عقیده شیعیان) است و هم جزئیات مبحث کلامی امامت. او می‌گوید:

از نظر کسانی که سیره نبوی و سیاست اصحاب آن حضرت را خوانده‌اند هیچ تفاوتی بین سیره و روش پیامبر با سیره علی علیه السلام نیست.

موارد تشابه که ابوجعفر به آن اشاره دارد عبارت‌اند از:

- علی علیه السلام نیز مانند پیامبر همواره درگیر مسائل یاران خود و مخالفت و عصیان آن‌ها بود و عده‌ای نزد دشمنانش می‌گریختند و گرفتار فتنه‌ها و جنگ‌ها بود. همان‌گونه که قرآن عزیز انباشته از شکایت در مورد آزار منافقان نسبت به پیامبر است، سخنان علی علیه السلام [در نهج البلاغه] نیز آکنده از شکایت از منافقان اصحاب اوست. (سپس ابوجعفر آیاتی را به عنوان شاهد مثال می‌آورد و جریان‌های تاریخی حاکم در زمان پیامبر و علی علیه السلام را مقایسه می‌کند که نکته‌های تاریخی بسیار ارزش‌مندی در این بخش کتاب موجود است).

- جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان همراه با پیروزی و شکست بود و جنگ‌های علی علیه السلام نیز چنین بود (سپس به ترتیب، پیروزی بدر و جمل، نهروان و یکسانی در صفین و خندق، حکمت و نگارش عهدنامه صلح در صفین و صلح حدیبیه و... را مقایسه می‌کند).

- در آخرین روزهای عمر علی علیه السلام، معاویه ادعای خلافت کرد و در آخرین روزهای عمر پیامبر هم مسیلمه و اسود عنسی ادعای نبوت کردند.

- علی علیه السلام جز در نهروان با غیر قریش نجنگید و پیامبر هم جز در حنین با غیر قریش نجنگید.^۱

۱. لازم به ذکر است که این مقایسه از نظر تاریخی صحت ندارد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد خیبر و



- علی علیه السلام با ضربه شمشیر به شهادت رسید و پیامبر نیز مسموم شده و به شهادت رسید.
 - علی علیه السلام تا هنگامی که فاطمه علیها السلام، مادران فرزندان زنده بود با دیگری ازدواج نکرد، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله که تا زمان حیات خدیجه علیها السلام زن دیگر اختیار نکرد.
 - علی علیه السلام نیز همچون پیامبر، شجاع، فصیح، بخشنده، جواد، عالم به شرایع و امور الهی، زاهد و کم بهره از دنیا، عابد کوشا و ... بود.
 - محمد صلی الله علیه و آله در خانه علی علیه السلام (نزد ابوطالب) پرورش یافت و علی علیه السلام در خانه محمد صلی الله علیه و آله ^۱.
 گفتنی است موارد دیگری که به خلافت حضرت در آن‌ها تصریح شده وجود دارد که به علت کلامی بودن بحث از آن‌ها می‌گذریم.

مقایسه فاطمه علیها السلام و عایشه با توجه به گزاره‌های تاریخی

نقیب ابوجعفر در مجلس علمی باکنار هم چیدن قطعات تاریخی و تحلیل و بررسی آن‌ها و ایجاد رابطه منطقی بین گزارش‌های تاریخی موجود، به نتیجه‌ای کلامی می‌رسد. این قطعات تاریخی را با توجه به ترتیب یاد شده در کتاب شرح نهج البلاغه همراه با داوری ابوجعفر می‌آوریم:

- اهل سنت از کسی که در جریان جنگ جمل با عایشه نگریسته و او را به نام «ای حمیرا!» صدا زده است تبری جسته و او را لعن کرده، اما شیعیان را از سخن گفتن در مورد فاطمه علیها السلام و ورود و دخالت در امور فاطمه علیها السلام منع می‌کنند.
 ابوجعفر می‌گوید:

چگونه است که در کار عایشه دخالت کرده و از دشمن او تبری می‌جوئید و از این که پرده حرمت عایشه دریده شده است برخی را لعن می‌کنید، اما در همان حال، ما را از سخن گفتن در کار فاطمه و آنچه پس از رحلت پدرش بر سر او آمده، منع می‌کنید؟!

→ بنی المصطلق و جنگ‌های دیگر نیز با غیر قریش جنگید و این انحصار قابل قبول نیست که جز در حنین با غیر قریش نجنگید. البته در این جا بنا بر نقل قول بوده و نه اثبات سخن.
 ۱. ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۰، ص ۲۲۱.

- اهل سنت می‌گویند برای حفظ نظام اسلام، شکافتن پرده حرمت فاطمه و ورود به خانه او صورت گرفته است.

ابوجعفر می‌گوید:

پرده حرمت عایشه هم به همین سبب صورت گرفت و کجاوه‌اش واژگون شد. اگر ورود به خانه فاطمه برای کاری که صورت نگرفته (عدم بیعت) روا باشد، دریدن پرده حرمت عایشه برای کاری که صورت گرفته (افروختن شعله جنگ بین مسلمانان) جایز خواهد بود.

چگونه ممکن است دریدن پرده حرمت عایشه از گناهان کبیره باشد و آتش جهنم را جاودانه کند، اما گشودن در خانه فاطمه و وارد شدن در آن و جمع آوردن هیزم بر در خانه‌اش و تهدید به آتش زدن از بهترین امور باشد که خدا به وسیله آن کار، فتنه را خاموش کرده و اسلام را پایدار نموده است؟!

ابوجعفر در بخشی از این نوشته خود که برای جمع حاضر قرائت کرد از مقام حضرت زهرا علیها السلام و مقایسه آن با عایشه چنین می‌گوید:

ما دوست نداریم به شما بگوییم حرمت فاطمه بزرگ‌تر و مقام او والاتر است و حفظ حرمت او به پاس رسول خدا مهم‌تر است، چرا که او پاره تن پیامبر و بخشی از خون و گوشت آن حضرت است و قابل مقایسه با همسری نیست که به هر حال میان او و شوهرش چیزی جز پیوند زناشویی وجود نداشته است و همسر، پیوندی عاریتی است و میان زن و شوهر عقدی مانند اجاره برای منفعت چیزی بسته می‌شود و....

در پایان بحث مقایسه آن دو می‌گوید:

چگونه است که حفظ حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد همسرش و حرمت ام حبیبه (همسر دیگر پیامبر) در مورد برادرش بر ما واجب است، در حالی که صحابه خود را مکلف به حفظ حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیت آن حضرت ندانسته‌اند. هم چنین حرمت رسول خدا در مورد عثمان، پسر عمو و داماد آن حضرت را نگاه نداشته و او را لعنت می‌کردند؛ یعنی عایشه می‌گفت: نعل^۱ را بکشید که خدا او را

۱. نعل به معنای کفتار نر و پیرمرد ابله به کار برده شده، و نام پیرمردی یهودی نیز بوده که ریش بلندی داشت. و لقب تحقیرآمیزی است که عایشه برای عثمان آورد.

لعنت کند. برخی دیگر از صحابه مانند عبدالله بن مسعود هم او را لعن می‌کردند.
نقیب ابوجعفر با اشاره به واقعه تاریخی مربوط به عایشه و آیه افک می‌گوید:

هر کس منصفانه و با تأمل در احوال صحابه بنگرد، آنان را مانند خود ما خواهد یافت و آنچه برای ما جایز است اتفاق افتد برای آنان هم جایز است و فرقی بین ایشان به جز افتخار مصاحبت [با پیامبر ﷺ] نیست. البته این شرف بزرگی است، امانه به این معنا که اگر کسی مصاحبت بیشتری با پیامبر داشته باشد از گناه و لغزش دور بماند. اگر چنین می‌بود، عایشه نیازمند حکم برائت از آسمان نبود، بلکه می‌باید پیامبر ﷺ از روز اول به دروغ‌گویی اهل افک آگاه می‌بود، چرا که عایشه همسر رسول خدا بوده و مصاحبت بیشتری با پیامبر داشت. از طرفی صفوان بن معطل هم صحابی بوده و سزاوار بود که پیامبر، امکان معصیت برای آن دو را متفی می‌دانست.^۱

لازم به ذکر است که ابن ابی الحدید در پایان خلاصه مطالبی که ابوجعفر به خط خود نوشته و او ذکر کرده است. پاسخ‌های مختصری به برخی از سخنان او می‌دهد و مثلاً در مورد عایشه و طلحه و زبیر می‌نویسد:

امادر مورد عایشه و طلحه و زبیر عقیده ما این است که آنان نخست، خطا کردند ولی پس از آن توبه کرده و آنان از اهل بهشت‌اند، و علی علیه السلام هم پس از جنگ جمل درباره ایشان گواهی به بهشتی بودن داده است.

پیش از این بیان شد که معمولاً ابوجعفر با استفاده از روایات یادشده در کتاب‌های اهل سنت و گزاره‌های مورد قبول آنان، مباحثه و مناقشه می‌کند و شاید این مسئله توبه یا گواهی حضرت علی علیه السلام به بهشتی بودن آنان در منابع اهل سنت وجود داشته است که ابن ابی الحدید به آن اشاره دارد.

در مورد هجوم به خانه فاطمه علیها السلام و نظر ابوجعفر می‌نویسد:

اما آنچه این متکلم زیدی (ابوجعفر) در مورد هجوم به خانه فاطمه و جمع کردن هیزم برای آتش زدن آن نقل کرده، خبر واحدی است که نمی‌توان به آن اعتماد کرد و نسبت دادن این کار نه تنها به صحابه که به هر مسلمان به ظاهر عادل نیز دشوار است.^۲

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۲۰، ص ۳۰.

۲. همان.

نقیب ابوجعفر و مقایسه محمد بن حنفیه با امام حسن و حسین علیهما السلام

ابن ابی الحدید از ابوجعفر در مورد منشأ اطلاع بنی امیه از این که حکومت آنان به زودی به بنی هاشم منتقل می شود و این که اولین حاکم آن ها نامش عبدالله و مادرش از بنو حارث خواهد بود، می پرسد، ابوجعفر پاسخ می دهد:

این اخبار از سوی محمد بن حنفیه و پس از وی از طریق پسرش، عبدالله که کنیه اش ابوهاشم است، ناشی شده است.

ابن ابی الحدید می پرسد:

آیا محمد بن حنفیه از ناحیه امیر المؤمنین علیه السلام علوم مخصوصی را فرا گرفته بود که بر دو برادرش حسن و حسین برتری داشته باشد.

ابوجعفر می گوید:

نه، هرگز، اما آن دو (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) موضوع را کتمان می کردند، ولی محمد حنفیه ابراز کرد.

سپس او خبری از امام صادق علیه السلام نقل می کند به این مضمون که آن دو بزرگوار، صحیفه ای را به برادر خود، محمد حنفیه می دهند که اگر او را بر بیشتر از آن آگاه می کردند، هلاک می شد و موضوع دولت بنی عباس در آن صحیفه ذکر شده بود.^۱

نقیب ابوجعفر و مقایسه زینب و فاطمه علیهما السلام، دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابن ابی الحدید در بخشی از کتاب شرح نهج البلاغه به ذکر جریان ازدواج زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوالعاص پرداخته و به عدم جدایی او و همسرش، ابوالعاص بن ربیع پس از پذیرش اسلام اشاره می کند. او گزارش طولانی در مورد اسارت ابوالعاص در نبرد بدر و هدیه ای که زینب جهت آزادی او برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان فرستاده بود و نیز برخورد آن حضرت را برای استادش، ابوجعفر نقیب می خواند. استاد از این فرصت طلایی استفاده کرده و به شاگرد معتزلی خود می گوید:





آیا در جایی دیده‌ای که ابوبکر و عمر هنگام برگرداندن فدیة زینب و آزادی کردن اسیر، بدون پذیرش فدیة در آن مجلس حضور نداشته باشند؟ آیا اقتضای اکرام و احسان نبود که قلب فاطمه را به وسیله بازگرداندن فدک خشنود کنند و از مسلمانان، بخشیدن آن را بخواهند؟ آیا مقام و منزلت او [فاطمه علیها السلام] نزد رسول خدا ﷺ از منزلت خواهرش زینب کمتر بوده است، حال آنکه وی سیده زنان جهان بود؟ البته این‌ها در صورتی است که از نظر نحله یا ارث حق برای فاطمه اثبات نشده باشد.

ابن ابی الحدید پاسخ می‌دهد:

به موجب خبری که از ابوبکر روایت شده است، فدک حق از حقوق مسلمانان بوده و گرفتن آن از آن‌ها جایز نبود.

ابوجعفر می‌گوید:

آیا فدیة ابوالعاص [که زینب برای مسلمانان جهت آزادی همسرش فرستاد] حق مسلمانان نبود که پیامبر ﷺ از آن‌ها گرفت؟

ابن ابی الحدید پاسخ می‌دهد:

رسول خدا صاحب شریعت بود و حکم شرع چیزی بود که او می‌فرمود، ولی ابوبکر چنان نبود.

ابوجعفر می‌گوید:

نمی‌گویم چرا ابوبکر فدک را به زور از مردم نگرفت و به فاطمه نداد، ولیکن آیا مردم او را جانشین رسول نمی‌دانستند؟ چرا مثل پیامبر از مسلمانان درخواست نکرد تا آن را ببخشند، چنانکه فدیة ابوالعاص را بخشیدند. فکر می‌کنی اگر می‌گفت: «این دختر رسول شماست که آمده و این نخلستان را می‌خواهد، آیا او را خشنود می‌سازید؟» آن‌ها قبول نمی‌کردند و فاطمه را از حقش منع می‌نمودند؟

ابن ابی الحدید در جواب استاد می‌گوید:

قاضی القضاة ابوالحسن عبدالجبار بن احمد نیز همین را گفت که آن دو نفر (ابوبکر و عمر) مطابق میزان کرم و بزرگواری کار پسندیده نکردند هر چند که از لحاظ دینی کارشان پسندیده باشد.^۱

از لایه‌های درونی این گفت‌وگو و مناظره نیز این نکته را می‌یابیم که نقیب ابوجعفر هنگام

جدل و مباحثه با شاگرد سنی خویش از گزارش‌هایی که مورد قبول اهل سنت است بهره گرفته و به منابع شیعی استناد نمی‌دهد، اما اعتقاد شیعی خود را بسیار ظریف و ماهرانه بیان می‌کند. او در بخشی از این مناظره می‌گوید: «این مطالب زمانی طرح می‌شود که فدک را نخله یا ارث ندانیم»؛ به این معنا که او نخله بودن این سرزمین را قبول دارد.

در این بخش از نوشتار، به مناسبت اشاره مختصری به فدک خواهیم داشت. فدک سرزمین حاصل‌خیزی است که در ۱۴۰ کیلومتری مدینه واقع شده و در سال هفتم هجری و پس از فتح خیبر و ورود مسلمانان به قلعه‌های یهودیان حجاز و مصالحه بین آن‌ها و پیامبر، به آن حضرت واگذار شد. از آن‌جا که این سرزمین با جنگ و لشکرکشی فتح نشده، به شخص پیامبر اختصاص یافت.^۱

پس از رایزنی بین سران فدک و مسلمانان و اختصاص فدک به پیامبر ﷺ آیه شریفه: «و آت ذی القربی حقه»^۲ نازل شد و بنا بر روایات، براساس این آیه، پیامبر ﷺ فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید.^۳

البته راوندی روایت ویژه‌ای در *الخرائج و الجرائح* در مورد فدک آورده که به نخله بودن فدک تصریح دارد. در این روایت می‌خوانیم که پیامبر ﷺ پس از ماجرای فدک، خطاب به فاطمه علیها السلام می‌فرماید:

يَا بُنَيَّةُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ آفَأَ عَلَيَّ ابْنِكَ بِفَدَكٍ وَاخْتَصَّهُ بِهَا فَهِيَ خَاصَّةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ .
افعل بها ما أشاء وأتّه قد كان لَأَمِّكَ خَدِيجَةُ عَلَيَّ ابْنِكَ مَهْرٌ وَإِنَّ أَبَاكَ قَدْ جَعَلَهَا لَكَ
بِذَلِكَ وَانْحَلَّتْهَا لَكَ وَلَوْلَكَ بَعْدُكَ^۴ دخترم! خداوند متعال فدک را به پدر تو
بخشید و به او اختصاص داد. پس، آن [نخلستان] مخصوص پدرت است نه
مسلمانان. من هر گونه بخواهم با آن عمل می‌کنم. به راستی که مادرت خدیجه علیها السلام
بر پدرت حقی داشت و آن مهریه او بود و اینک پدرت به خاطر آن مهریه، این
[سرزمین و نخلستان] را برای تو می‌گذارد و به تو و فرزندانت که پس از تو خواهند
بود، می‌بخشد.

۱. ابو عبدالله بن عبدالله یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۶، ص ۲۶۳.

۲. اسراء (۱۷) آیه ۲۶ و روم (۳۰) آیه ۳۸.

۳. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۷۵.

۴. راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳، ح ۱۸۷ و محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۵۱۱.



بنا بر این روایت، فدک:

۱. از سوی خداوند به پیامبر عطا شد؛
۲. اختصاص به شخص پیامبر داشت؛
۳. پیامبر مالک ملک شخصی خود و مختار است؛
۴. به جای مهریه خدیجه، آن را به دخترش می‌بخشد؛
۵. فدک نحله است نه ارث که همسران پیامبر هم حقی داشته باشند؛
۶. پس از فاطمه به فرزندان او می‌رسد.

لازم به ذکر است که در احتجاجات حضرت زهراء علیها السلام به این مطالب اشاره‌ای نشده است حال یا به دلیل مسلم بودن آن بوده و یا به دست ما نرسیده و شاید هم روایت، مجعول باشد.

مقایسه ضارب، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و ضارب فاطمه علیها السلام

ابن ابی الحدید می‌نویسد: وقتی خبر مربوط به هبار بن اسود و ترساندن زینب، دختر رسول خدا را که به سقط جنین وی منجر شد، برای نقیب ابوجعفر خواندم، گفت:

اذا كان رسول الله صلی الله علیه و آله أباح دم هبار بن الاسود لأنه روع زینب فאלقت ذابطنها، تطهر الحال أنه لو كان حيّاً لأباح دم من روع فاطمة حتى ألقت ذابطنها؛^۱ از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله خون هبار بن اسود را به خاطر آن که زینب را ترساند و فرزند او سقط شد، مباح دانست، معلوم می‌شود که اگر آن حضرت زنده بود خون کسی که فاطمه علیها السلام را ترساند و موجب سقط جنین وی شد، مباح می‌کرد.

ابن ابی الحدید از استادش می‌پرسد آیا می‌تواند مطلبی را که شیعیان هم می‌گویند و آن سقط محسن فرزند فاطمه علیها السلام پس از ترساندن او (با هجوم به خانه‌اش) است، از وی روایت کند و استاد می‌گوید:

نه صحّت و نه بطلان این روایت را از من نقل نکن و من در این موضوع، توقف می‌کنم، زیرا اخبار متعارضی در این مورد وجود دارد.^۲

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

۲. همان.

به نظر می‌رسد استفاده از این گزارش و روایت توسط نقیب ابوجعفر به عنوان مواد قیاس و تلاش برای گرفتن نتیجه‌ای منطقی از این مقدمات، نشان دهنده پذیرش این گزارش از سوی اوست. چگونه یک فرد اندیشمند از مقدمات باطل و غیر واقعی و غیر یقینی برای قیاس استفاده می‌کند و در انتظار نتیجه‌ای است تا با آن حقیقتی را اثبات کند؟!

در دانش منطق محصول مقدمات غیر یقینی را در قیاس، مغالطه دانسته و آن را به دور از برهان‌سازی ذکر می‌کنند. بنابراین، اصل قضیه «روع»^۱ و ایجاد وحشت برای فاطمه که به سقط فرزندش منجر شده برای خود ابوجعفر قابل پذیرش بوده است، اگر چه اجازه روایت از سوی خود را به ابن ابی الحدید نمی‌دهد.

از طرفی برای اثبات یک مطلب، به دلایل عقلی و نقلی متعدد و قابل قبول دو طرف مجادله و بحث نیازمندیم و شاید استاد نیاز به دلایل بیشتری را احساس می‌کرده اگر چه برای خودش حجت بوده است.^۲

نتیجه

مواردی که در نوشتار حاضر به آن‌ها اشاره شد، بخشی از آرا و اندیشه‌های نقیب ابوجعفر است که در آینه کلام و قلم ابن ابی الحدید نمایان شده است و از آن‌جا که ما تنها به بخش‌های تاریخی و رابطه آن با نگره‌های کلامی توجه داشتیم، بخش‌های کلامی صرف یا تاریخی صرف را کنار نهاده و با گزینش موارد ویژه‌ای مسئله را پی گرفتیم. از مجموع مطالب پیش گفته می‌توان دریافت که گزاره‌های تاریخی همواره راه‌گشای متکلمان بوده و آن‌ها را در کوتاه‌ترین زمان به مقصد می‌رسانده است. به نظر می‌رسد باید به دانش تاریخ اسلام از آن‌جا که پیشینه عقاید و باورهای دینی مسلمانان است - البته به جز مواردی که در ابتدا از طریق

۱. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. مسئله ضرب و سقط جنین حضرت زهرا (علیها السلام) در کتاب‌های اهل سنت همچون انساب الاشراف، بلاذری (م ۲۷۹)، ج ۱، ص ۵۸۶، الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷ و عقد الفرید، ابن عبد ربہ اندلسی، ج ۵، ص ۱۳ و ... ذکر شده است: «أن عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى الفت الجنين من بطنها» (شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷).



شارع به عنوان اصول عقاید مطرح شده - و سیره معصومان علیهم السلام که همواره به عنوان سندی معتبر برای احکام می باشد، بیشتر توجه کرد.

همچنین از مطالب پیش گفته دانستیم که از نوع گفت و گوی علمی نقیب ابوجعفر و شاگرد سنی وی، ابن ابی الحدید می توان به شیوه مناسبی در مناظره ها و مباحثه های علمی دست یافت. بررسی برخی گفت و گوها و پرسش و پاسخ های این استاد و شاگرد، میزان تأثیر گزاره های تاریخی بر نگرش های کلامی را نشان می دهد. بدیهی است که اگر با عالمان مختلف اهل سنت از طریق همین شیوه و با استفاده از گزاره های تاریخی پذیرفته شده از سوی آنان که در کتاب هایی مانند صحاح سته و دیگر منابع معتبر اهل سنت ذکر شده است، به بحث و گفت و گو نشسته و مباحث کلامی را مطرح کنیم به نتیجه مطلوبی خواهیم رسید. بسیاری از گزاره های تاریخی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مشترکاً در کتاب های شیعی و اهل سنت وارد شده و از سوی هر دو گروه پذیرفته شده است که با استخراج این گزاره ها و الگوپذیری از شیوه نقیب ابوجعفر، امروزه می توان بهترین روش ها را در اثبات عقاید و کلام شیعه به کار برد و بدون تعصب و جدال غیر احسن، رسالت خویش را به انجام رسانید.

ارائه چند نمونه مباحثه علمی که مستند به منبع در دسترس است می تواند برای طلاب حوزه علوم دینی راه گشا بوده و آنان را در روند استدلال، محکم تر نماید و دامنه مطالعاتی آن ها را وسعت بخشد.

فهرست منابع

۱. ابن ابی الحديد، عبد الحميد (م ۶۵۶ ق)، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دار الاحياء الكتب العربيه، ۱۳۷۸ ق.
۲. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ترجمه مهدوی دامغانی.
۳. ابن خلکان، شمس الدين، وفيات الاعيان.
۴. ابن طقطقي، محمد بن علي بن طباطبا، الفخرى فی الاداب السلطانية والدول الاسلاميه، چاپ اول: ايران، منشورات الشريف الرضي، ۱۴۱۴ ق.
۵. ابن كثير، ابو الفداء اسماعيل، (م ۷۷۴ ق)، البداية والنهاية، تحقيق علي شيري، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۵ ق.
۶. ابن ماكولا، علي بن هبة الله (م ۴۷۵ ق)، إكمال الکمال، بيروت، دار احياء التراث العربي، [بی تا].
۷. ابن معد موسوی، سيد شمس الدين ابی علی فخار، الحجة علی الذاهب إلى تکفير ابي طالب، تحقيق و تصحيح طباطبائي حسني، نجف اشرف، مطبعة العلويه، ۱۳۵۱ (شاید ۱۳۰۱).
۸. ابن معد موسوی، سيد شمس الدين ابی علی فخار، ايمان ابي طالب، تحقيق سيد محمد بحر العلوم، انتشارات سيد الشهداء، چاپ اول: قم، ۱۴۱۰ ق.
۹. ابن نقطه، محمد بن عبد الغني (م ۶۲۹ ق)، تکلمة الإكمال، تحقيق دکتر عبد القيوم عبد رب الغني، چاپ اول: مکه مکرمه، مرکز احياء التراث الاسلامي، ۱۴۰۸ ق.
۱۰. حویزی، عبد علي بن جمعه، تفسير نور الثقلين، تحقيق سيد هاشم رسول محلاتي، قم، اسماعيليان، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. جواد، مصطفی، ابو جعفر النقيب، چاپ اول: مطبعة الهدال، بغداد، ۱۳۶۹.



۱۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۳. ذهبی، شمس الدین احمد بن محمد، المختصر المحتاج الیه من تاریخ الحفاظ الدیش.
۱۴. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (م ۸۴۷ق) تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چاپ اول: دارالکتاب العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۵. راوندی، الخرائج والجرائع.
۱۶. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (م ۵۴۸ق) الملل والنحل، بیروت، دارالمعرفه، [بی تا].
۱۷. صبحی، احمد محمود، الزیديه، چاپ سوم: بیروت، دارالنهضة العربیه، ۱۴۱۱ق.
۱۸. غلیس، اشراق احمد مهدی، التحدید فی فکر الامامة عند الزیديه، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۴۱۷ق.
۱۹. فراهیدی، العین.
۲۰. کتبی، محمد بن شاکر (م ۷۶۴ق)، فوات الوفيات، تحقیق شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل عبدالوجود، چاپ اول: بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۱ق.
۲۱. مجدی علوی، علی بن محمد، المجدی فی انساب الطالبیین.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار.
۲۳. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، مصنفات شیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۲۴. منذری، عبدالعظیم بن عبدالقوی (م ۶۵۶ق)، التکملة لوفیات النقلة، تحقیق بشار عواد معروف، نجف اشرف، مطبعة الاراب، ۱۳۹۱ق.
۲۵. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، چاپ دوم: بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۴ق.
۲۶. یاقوت حموی، ابو عبدالله بن عبدالله (م ۶۲۶ق)، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۲۷. تلخیص مجمع الآداب.